**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011214**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که اگر فائده‌ای در ابتدای حدوث مؤنه بود، بعد از مؤنه بودن خارج شد. آیا متعلق خمس هست یا متعلق خمس نیست؟ نتیجۀ بحث ما تا اینجا این شد به نظر می‌رسد که بعد از خروج از مؤنه ظاهر ادله این هست که متعلق خمس است. بنابراین مبنای مرحوم آقای خویی فتوای مرحوم آقای خویی در این مسئله ناتمام به نظر می‌رسد. حالا یک مرحلۀ دیگر بحث هست که آیا حالا که خمس واجب است باید از حالا به بعد سال بگذرد یا این که همین که بر فائده بعد از حدوثش سال گذشته کفایت می‌کند. مرحوم امام می‌فرمودند همین مقدار که از زمان کفایه دست من رسیده یک سال گذشته ولو در زمانی که مؤنه بوده سال گذشته باشد کفایت می‌کند بر این که خمس واجب باشد. بنابراین در معمول موارد که بعد از سال‌ها یک شیءای که مؤنه است از مؤنه خارج می‌شود باید بلافاصله خمس داده بشود. به خصوص مرحوم امام یک نکته‌ای را هم قائل بودند، آن نکته این هست که پولی که مقدمه هست برای این که صرف مؤنه بشود آن را مؤنه نمی‌دانستند، طبیعتاً اگر کسی یک خانه‌ای دارد می‌خواهد این خانه را، به خانۀ بزرگ‌تر تبدیل کند، به محضی که این خانه را فروخت تبدیل به پول شد می‌گویند که این دیگر خمس دارد، باید خمسش را بپردازد. مگر این که تاخت بزند با یک خانۀ بزرگ‌تر قیمتش را، معامله کند. این فتوا خیلی هم باعث دردسر برای مقلدین ایشان شده بود. به نظر می‌رسد که این فتوا، فتوای تامی نباشد. ظاهر ادله این که می‌گوید که سال معتبر است این هست که فائده‌ای که مؤنه نیست یک سال به صورت این عنوان درش حفظ بشود. الفائدة التی لیست بمؤنةً، بر این سال بگذرد. نه این که خود فائده سال برش بگذرد. یک سال فائده باشد. آن خصوصیت عقلاءً در این که بر آن فائده سال بگذرد درک نمی‌شود. شارع مقدس اجازه داده که آن شیءای که هنوز مؤنه هم نیست اگر در طول سال مؤنه شد می‌گوید خمس ندارد. به نظر می‌رسد اعتبار سال در طول تقید فائده به عدم المؤنه است، نه در عرض او که شما می‌گویید این فائده که برایش سال گذشته الآن هم که دیگر مؤنه نیست، فائدۀ سال گذشته است مؤنه هم نیست، نه، فائده‌ای که مؤنه نیست باید یک سال به این وصف باقی باشد. به نظرم عقلاءً اینجوری فهمیده می‌شود و فکر می‌کنم مسئله‌اش یک مقداری، اصلاً در ذهن افراد هم به این مطالب نمی‌رسید تا مرحوم امام می‌گفتند و اینها. استغراب می‌کردند، خب اینها ناشی از این است که درک متعارف عرفی اینجور نیست که مرحوم امام می‌فرمایند. بنابراین به نظر می‌رسد که یک شیءای که از مؤنه بودن خارج می‌شود، یعنی خلاصه موضوع خمس فائده‌ای است که لیست بمؤنةً و یک سال به این عنوان باقی باشد. الفائدة التی لیست بمؤنة، اگر یک سال با این وصف باشد خمس دارد. بنابراین یک شیءای که یک لحظه الفائدة التی لیست بمؤنةً هست، یعنی خلاصه به تعبیر دیگر فرقی ندارد آن فائده‌ای که در ابتداء فائده بودن مؤنه نیست شارع مقدس می‌گوید که شما یک سال حق دارید این را حفظ کنید و وقتی که می‌توانید آن را به مؤنه تبدیل کنید. بله یک سال الفائدة التی لیست بمؤنة اگر استمرار پیدا کرد دیگر خمس استقرار پیدا می‌کند. ولی این فرق نیست، مؤنه نبودن در ابتدای حدوث فائده باشد یک سال درش معتبر باشد یا مؤنه نبودن در بعد از گذشت مدت‌ها باشد. حالا یک سری منبهات وجدان اینجا مثال‌هایی را می‌شود تطبیق کرد ازش می‌گذرم، به همین بحث اکتفا می‌کنم.

بحث بعدی بحث خیلی مهمی نیست من فقط بحث کفایه را می‌خوانم یک سری توضیح عبارت‌های کفایه را می‌دهم و می‌رویم به دو تا تنبیه. دو تا خاتمه‌ای هست که مرحوم صاحب کفایه مطرح کرده. این بحث این هست که ایشان می‌فرماید که شک در این ادلۀ استصحاب و در کلمات اصحاب مراد در مقابل یقین هست نه در مقابل ظن و قطع. بنابراین ظن را هم شامل می‌شود. قبل از این که عبارت مرحوم صاحب کفایه را بخوانم، مرحوم آقای خویی این بحث را اینجوری تعبیر کردند که شک هم شامل شک اصطلاحی متساوی الطرفین می‌شوند هم شامل ظن غیر معتبر. این شکلی تعبیر می‌کنند. در حالی که در کلمۀ شک معتبر بودن و معتبر نبودن نخوابیده. شک ضد یقین است. تمام اقسام ظن را شک شامل می‌شود. بنابراین مواردی که ظن معتبر هست این که چرا استصحاب، مشمول استصحاب نیست نیاز به استدلال دارد. تقدیم اماره بر استصحاب نیاز به دلیل دارد، اینجور نیست که ظاهر ادله از همان اوّل گفته باشد موضوع استصحاب ظن غیر معتبر است، شک لغةً در مقابل یقین است. حالا چه آن دلیلی بر اعتبار این ظن که فرض این است که در مصداق ظن تجلی پیدا کرده داشته باشیم یا نداشته باشیم. این است که تعبیر صاحب کفایه تعبیر دقیق‌تری هست از تعبیر آقای خویی. بله، در طول تقدیم اماره بر استصحاب می‌فهمیم که مراد از ظن، ظن غیر معتبر است. نه این که ابتداءً ظن مراد ظن غیر معتبر باشد. بعد از این که ادلۀ استصحاب را محکوم ادلۀ اعتبار ظن دانستیم یا به هر وجه دیگر ادلۀ اعتبار ظن را مقدم داشتیم بر استصحاب نتیجه‌اش این می‌شود که ظن غیر معتبر برای موضوع استصحاب باقی می‌ماند و ظن معتبر از موضوع استصحاب خارج می‌شود. آن غیر از این بحث ماست.

عبارت صاحب کفایه را بخوانیم.

«الرابع عشر:

الظاهر أن‏ الشك‏ في‏ أخبار الباب‏ و كلمات الأصحاب هو خلاف اليقين فمع الظن بالخلاف فضلا عن الظن بالوفاق يجري الاستصحاب و يدل عليه مضافا إلى أنه كذلك لغة كما في الصحاح»

یک، شک لغة در مقابل یقین است. اصطلاح تقسیم سه گانۀ اعتقاد، یعنی علم. حالا علم تصوری، شک و ظن و یقین این اصطلاح هست در علم منطق آمده. و ناشی از اصطلاحی هست یونانی ظاهراً، و الا در بحث لغت اصیل اینها در مقابل هم نیستند. این شکلی که شک و ظن و یقین، وهم از آن طرف. تقسیم چهارگانه، بگوییم وهم داریم و شک داریم و ظن داریم و یقین. حالا بگوییم پنجگانه. یقین به خلاف، وهم، شک، ظن، یقین. کأنّ درجۀ احتمالش از صفر درجه شروع می‌شود بین صفر درجه تا پنجاه درجه وهم است، پنجاه درجه شک است، از پنجاه درجه تا صد درجه ظن است، صد درجه یقین است. این تقسیم بندی پنجگانه یقین به خلاف، وهم، شک، ظن به وفاق و یقین به وفاق، اینها اصطلاح منطق یونانی است. و الا اصطلاح عرب.

شاگرد: یقین به خلاف باید باشد یا جهل؟

استاد: نه حالا اینجوری تقسیم بندی منطقی‌اش این شکلی است. تقسیم بندی منطقی این هست که ما ممکن است یقین به خلاف داشته باشیم، ممکن است وهم داشته باشیم، یعنی احتمال صدقش از ۵۰ درصد پایین باشد، احتمال صدق این قضیۀ ما ممکن است صفر درصد باشد، یعنی یقین به خلاف هست. احتمال صدقش ممکن است بین صفر تا ۵۰ درصد باشد، می‌شود وهم. ۵۰ درصد می‌شود شک، بین ۵۰ درصد تا ۱۰۰ می‌شود ظن به خلاف، صد درصد یقین به وفاق. این اصطلاح این تقسیم ۵ گانه در واقع که این یک تقسیم منطقی است، و الا در لغت این شکلی نیست. می‌گوییم یا یقین داریم یا شک داریم. شک نقیض یقین است، یعنی یقین نداشتن. البته نقیض هم نیست، به اصطلاح عدم و ملکه هستند. در جایی که التفات باشد اگر یقین داشته باشیم یقین است، و الا یقین نداشته باشیم شک است. غفلت خارج از هر دو است، جایی که اصلاً التفات نداریم. مقسم هر دو علم تصوری است، یعنی موضوع را تصور کرده، یک موقعی به این قضیه یقین دارد، یک موقع یقین ندارم، جایی که اصلاً تصور نکرده غفلت دارد امثال اینها داخل در یکی از این دو تا نیست.

شاگرد: روایاتی که در مورد رکعات نماز است منظورش از شک همان ۵۰ درصد

استاد: آنجا روایاتی دارد می‌گوید ان ذهب وهمک الی کذا. آن ادله حاکمه‌ای دارد که می‌گوید

شاگرد: یک زمینه‌ای باید باشد استعمالش

استاد: نه ان ذهب وهمک الی کذا، تخصیص خورده. شک در ادلۀ اوّلیه‌اش مطلق است ولی حالا یا به قرینۀ متصل، مخصص متصل یا منفصل ان ذهبک وهمک الی کذا، آن هم تعبیر ظن نیست، ان ذهب وهمک کذا است. تعبیر هم وهمش هم وهم منطقی نیست. آن یک اصطلاح خاص است. یعنی آنجا هم ادله ابتداءً مراد شک است ولی شکی که حکم شک این که ظن درش معتبر هست و امثال اینها ادله خاصه ظنش را معتبر کرده.

«و يدل عليه مضافا إلى أنه كذلك لغة كما في الصحاح و تعارف استعماله فيه في الأخبار في غير باب»

بعد عبارت‌ها در حاشیه می‌گوید مرحوم شیخ در رسائل روایت‌ها را آورده.

«(قوله عليه السلام في أخبار الباب: و لكن تنقضه بيقين آخر)»

این تنقضه نیست، عبارت روایت. و لکن ینقضه هست، مخاطب نیست، غائب است. این خیلی مشهور شده می‌گویند لا تنقض الیقین بالشک، در عبارت روایت لا تنقض نیست. لا ینقض الیقین بالشک. یک کسی را فرض کرده می‌گوید آن شخص لا ینقض الیقین بالشک. ولی معروف شده لا تنقض الیقین بالشک. در آن عبارت این شکلی است. البته در یک روایتش این هست که فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا. در صحیحۀ یکی از صحاح زراره این هست، ولی آن که در صحیحۀ اوّل زراره هست لا ینقض الیقین بالشک است. با همدیگر قاطی شد. فان حرک فی جنبه شیءٌ و هو لا یعلم قال لا حتی یستقین انه قد نام حتی یجیء من ذلک امر بیّن و الا فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین ابداً بالشک. که حالا نفی‌ای بخوانیم یا نهی‌ای بخوانیم علی ای تقدیر صیغه‌اش، صیغۀ غائب است. آن که صیغۀ حاضر هست فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک در روایت صحیحۀ ثانیه است. عبارت صحیحۀ ثانیه و صحیح اوّل را قاطی شده. چیزهای خیلی مهمی نیست.

«(قوله عليه السلام في أخبار الباب: و لكن تنقضه بيقين آخر)»

که گفتم و لکن ینقضه بیقین آخر هست.

«حيث إن ظاهره أنه في بيان تحديد ما ينقض به اليقين و أنه ليس إلا اليقين»

این می‌گوید که به شک نقض نمی‌کنیم، بلکه به یقین نقض می‌کنیم. می‌خواهد بگوید که ناقض یقین فقط یقین آخر هست. این هم یک استدلال.

استدلال دوم: «و (قوله علیه السلام: لا حتى يستيقن أنه قد نام»

قلت فان حرک فی جنبه شیء و هو لا یعلم قال لا حتی یستیقن انه قد نام.

این را توجه بفرمایید، لا حتی یستیقن انه قد نام دو گونه استدلال می‌شود به آن کرد. یک گونه استدلال به آن «لا» می‌شود تمسک کرد، یکی به آن حتی یستیقن انه قد نام می‌شود تمسک کرد. این حتی یستیقن انه قد نام شبیه و لکنه ینقضه بیقین آخر است. این است که اینجا به نظرم مرحوم آخوند تکیه به «لا» دارد نه تکیه به حتی یستیقن. حتی یستیقن انه قد نام این ظاهرش این است که یقین ناقض باید، ناقض آن یقین سابق یقین باید باشد، حتی یستیقن انه قد نام. این شبیه و لکنه ینقضه بیقین آخر هست. مرحوم آخوند به آن «لا» تمسک می‌کند. حتی یستیقن انه قد نام را کنار بگذارید. می‌گوید که سؤال این هست که می‌گوید شخصی هست که وضو داشته، نمی‌داند خوابش برده یا خوابش نبرده. می‌گوید فان حرّک فی جنبه شیءٌ و هو لا یعلم. یک چیزی در کنارش تکان می‌خورد و آن متوجه آن نبوده که آن تکان خورده، متوجه نشده. این که متوجه نبوده که آن تکان خورده مرحوم آخوند می‌گوید که برای چی این سؤال را کرده؟ فان حرک فی جنبه شیء و هو لا یعلم. می‌خواهد بگوید این کأنّ فان حرّک فی جنبه شیءٌ و هو لا یعلم امارۀ بر نوم تحقق پیدا کرده. یک ظن به نوم حاصل شده. این که یک چیز تکان خورده و این هو لا یعلم. ظنش این است که. ولی امام علیه السلام می‌گویند امارۀ بر نوم کافی نیست. ولی ظن بر خلاف. باید یقین به نوم حاصل بشود. اماره‌ای که ظن‌آور هست. مرحوم آخوند می‌گوید که این عبارت، دو گونه استدلال ممکن است بگوییم. می‌گوییم اصلاً سؤال مخصوص صورت ظن به خلاف است. می‌گوید اگر ظن به خلاف حاصل شد. می‌گوید نه، ظن به خلاف کفایت نمی‌کند، باید یقین به خلاف بیاید. از آن یقین سابق رفع ید بشود. خب این باشد که اصلاً روایت صریح در این هست که استصحاب با ظن به خلاف هم جاری است. یک جور دیگر این هست که نه ما بگوییم نه، حرّک فی جنبه شیءٌ ممکن است ظن بیاورد، ممکن است ظن نیاورد. ولی بالأخره ممکن است ظن بیاورد. اینجور نیست که ظن نیاورد که. بنابراین فان حرک فی جنبه شیءٌ ترک استفصال قرینه است برای این که اینجا مراد حکم هست. این که فان حرک فی جنبه شیء، آیا این عدم علم به این که یک چیزی در کنارش تحریک شده سبب ظن به نوم شده یا نشده؟ سؤال دو صورت را شامل می‌شود. وقتی سؤال دو صورت را شامل بشود امام علیه السلام سؤال نکرده آقا این صورتی که سؤال می‌کنی، صورتی هست که ظن به خلاف حاصل شده یا نه، صورت ظن به خلاف حاصل نشده را دارد سؤال می‌کند. این معنایش این است که در هر دو صورت حکم ثابت است. بنابراین یا، اصلاً موردش صورت ظن به خلاف است، یا لا اقل با ترک استفصال صورت ظن به خلاف را هم شامل می‌شود.

اینجا یک نکته‌ای را من عرض بکنم. ببینید یک بحث داریم، اصطلاحا ترک استفصال یک قضیۀ شخصیه‌ای اتفاق افتاده. یک حادثه‌ای رخ داده، مثلاً یک کسی از دنیا رفته، زنش که به ازدواج موقت بوده آمدند از ما سؤال کردند آقا فلان آقا از دنیا رفته زنش ازدواج موقت بوده. آیا ارث می‌برد یا ارث نمی‌برد؟ ما می‌گوییم نه ارث نمی‌برد. این سؤال سائل این ازدواج موقت مثلاً ممکن است مدتش یک روز باشد، ممکن است یک ماه باشد، ممکن است یک سال باشد، ممکن است ۹۹ ساله باشد. یک حادثۀ جزئیه است. این حادثۀ جزئیه احتمالات مختلف دارد. اینجور نیست صور مختلفی داشته باشد، یک صورت است. ولی این صورت احتمال دارد مدت ازدواجش مثلاً یک ماهه باشد، یک ساله باشد، ۵ ساله باشد، ۱۰ ساله باشد، ۹۹ ساله باشد. این یک بحث است. در این صورت اگر در پاسخ بگویم که ارث نمی‌برد، اصطلاحا می‌گویند ترک استفصال قرینۀ بر عموم است. یک موقعی هست نه سؤال از یک قضیۀ جزئیه نپرسیده. سؤال را کلی پرسیده. می‌گوید اگر زنی از دنیا برود که ازدواج موقت کرده باشد با شوهر حکمش چیست؟ زنی که از دنیا برود، سؤال مختلف به طور کلی است. ممکن است ازدواج موقتش یک ساله باشد، دو ساله باشد، یا ده ساله باشد، ۹۹ ساله باشد. بنابر این، این همان اطلاق لفظی است. ترک استفصال را نوعاً در آن مورد اوّل به کار می‌برند. جایی که یک قضیۀ جزئیه‌ای اتفاق افتاده باشد، نه به نحو کلی. و تفاوت‌هایی هم دارد. اگر یک حادثۀ جزئی اتفاق افتاده باشد آن حادثۀ جزئی که یک. اگر یک ویژگی‌هایی داشته باشد که آن ویژگی‌ها احتمال دخالت در حکم داشته باشند. آن را در سؤال سائل درج می‌شود. بنابراین این که در سؤال سائل آن خصوصیات درج نشده است کاشف از این است که آن ویژگی‌های خاص، آن مورد خاصی که یک مورد خاصی هست آن حادثه مشتمل بر آن نبوده. اصلاً همین بحث ازدواج موقت که عرض کردم ازدواج ۹۹ ساله، سؤال این هست که ازدواج ۹۹ ساله اگر موردی که مورد سؤال هست، می‌گوید زید مرده، زنش ازدواج موقتش بوده. اگر ۹۹ ساله باشد این را ذکر می‌کنند که این ازدواج ۹۹ ساله است. یعنی ازدواجی است که به منزلۀ ازدواج دائم است. یعنی مدتی که تعیین کردند از متعارف زندگی افراد بیشتر است. اینها مثلاً ۲۰ ساله بودند این ازدواج صورت گرفته. فرض کنید مرد ۲۰ ساله هم بوده، ۹۹ ساله، یعنی ۱۲۰ باید عمرش باشد، این که اتفاق نمی‌افتد خیلی این که ازدواج ۹۹ ساله از متعارف سن افراد. این ویژگی را در سؤال درج می‌کنند و چون در سؤال درج نکردند معلوم هست که موردی که مورد سؤال هست ازدواج ۹۹ ساله در بر نمی‌گیرد. این در جایی هست که سؤال از یک قضیۀ شخصیه باشد. ولی سؤال اگر کلی باشد، سؤال این هست که آیا در ازدواج موقت ارث هست یا ارث نیست؟ همچنان که اگر امام علیه السلام مستقیماً می‌گفت در ازدواج موقت ارث نمی‌برد، علی الله ترث و لا. ان لا ترث انت و لا ترث هی. چیزهایی که در ازدواج موقت مطرح است، شروط ازدواج موقت ذکر می‌کردند. این حالا ازدواج موقتش یک ساله باشد، دو ساله باشد، پنج ساله باشد، یا صد ساله باشد. اگر فرض کنیم آن ازدواج صحیح باشد همۀ اینها را شامل می‌شود. بنابر این فرق است بین جایی که سؤال از قضیۀ کلیه باشد یا سؤال از قضیۀ شخصیه. در ما نحن فیه این دو جهت فرق ندارد، چون ان حرّک فی جنبه شیء و هو لا یعلم فرد ظاهرش ظن به خلاف است. اگر نگوییم اختصاص به ظن به خلاف دارد لا اقل فرد روشنش این است. اصلاً دیگر لازم نیست تصریح کند به این جهت. اصلاً سؤال می‌تواند ناظر به این حیثش باشد. این که صورت ظن به خلاف را این می‌گیرد خیلی روشن است. حالا چه به نحو قضیۀ شخصیه سؤال کرده باشد، چه کلیه سؤال کرده باشد، هر چی سؤال کرده باشد. البته ظاهر سؤالاتی که اینجا زراره می‌کند کلیه است. چون سؤالات این شکلی باشد، این شکلی باشد، این شکلی باشد، یا سؤالات، سؤالات یک فقیه هست که می‌خواهد صور مختلف مسئله را در بیاورد. افرادی که فقیه هستند مسائل فرضی را خیلی وقت‌ها سؤال می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند. حالا فقهای ما مسائل فرضی‌شان مسائل واقعی فرضی است، در همان دوره مثلاً ابو حنیفه مسائل فرضی غیر واقعی را مطرح می‌کرده و پاسخ می‌داده. و این که کسی ازش می‌پرسند در مورد ابو حنیفه، می‌گوید اعلم الناس بما لا یکون و اجهل الناس بما یکون. می‌گوید آن مطالبی که واقع نمی‌شود نسبت به آنها خیلی عالم است. مسائلی که واقع می‌شود آنها را بلد نیست. اینجوری تعبیر کرده. ذهنشان را منصرف کردند به فروع غیر واقعی. حالا علی ای تقدیر سؤالات امثال زراره اینها اصلاً این شکلی نیست که سؤالات غیر واقعی. حالا یک نمونه‌ای از این سؤالات غیر واقعی ابو حنیفه را عرض بکنم که در روایات ما هم وارد شده. در یک روایتی هست که سؤال این هست که دو نفر هستند از دنیا رفتند، پدر و پسر مثلاً. دو نفری که هر دو از همدیگر ارث می‌بردند. سؤال این هست که نمی‌دانیم کدام زودتر مرده، کدام دیرتر مرده. امام علیه السلام می‌فرمایند یک بار این را فرض می‌کنیم زودتر مرده، دیگری را وارث او قرار می‌دهیم. یک بار می‌گوییم دیگری را فرض بکنیم زودتر مرده این را وارث او قرار می‌دهیم. راوی سؤال می‌کند ابو حنیفه اینجا یک فرض جدیدی را مطرح کرده. امام می‌فرمایند چه فرضی را؟ می‌گوید گفته ممکن است فقط یکی‌شان مال داشته باشد. اگر یکی‌شان مال داشته باشد اینجا فقط آن که مال دارد را زودتر فرض می‌کنیم، آن یکی را هم زودتر فرض کنیم مال ندارد که ارث ببرد. حالا ارث باید موضوعش مال داشته باشد، علاوه بر این که خیلی، اصل مسئله‌اش هم روشن است و خیلی هم مسئله غیر واقعی است، یکی باشد هیچ مال نداشته باشد. حالا گاهی اوقات افراد مال ندارند، مالی که بتوانند، مال بیشتر از مخارج زندگی‌شان ندارند، مثلاً دین اگر داشته باشند واجب الاداء نیستند، ولی هیچی هیچی مال نداشته باشند این اصلاً یک فرض غیر واقعی است و واضح هم هست اگر ما می‌گوییم اوّل آن را میت فرض می‌کنیم برای این که مالش را تقسیم کند. خب مال ندارد چجوری تقسیم کنیم؟ جالب اینجاست امام علیه السلام هم نمی‌گویند آخر این چه مزخرفاتی هست خیلی تردد می‌کنند، می‌گویند درست است همینجور است. نمی‌خواهند اصلاً، خیلی از جهت اخلاقی مهم است. حرف درستی است، هرچند حرف خیلی ارزش داری نیست. لازم نیست آدم نسبت به همۀ حرف‌های بی ارزش هم عکس العمل نشان بدهد. یک موقعی حرف غلط است حالا، طبیعتاً اگر شرایط جور بود می‌گوید که این حرف اشتباه است و مطلب درستی نیست. ولی یک مطلب درست است ولی مطلب بی‌خودی است، ولو درست است. امام علیه السلام می‌گوید آره درست است. می‌گفت بی‌خود سعی نمی‌کند جنجال آفرینی کند. بعضی‌ها خب دلشان می‌خواهد جنجال آفرینی کنند. ولی ائمه علیهم السلام سعی می‌کردند محیط را با آرامش. بله یک جایی که حرف‌های مزخرف خلاف حکم خدا از ابو حنیفه صادر می‌شود امام علیه السلام خیلی عصبانی می‌شوند لمثل هذا تحبس السماء مائها و تمنع الارض برکاتها و امثال اینها. می‌گوید اینهایی که خلاصه حکم خدا را بلد نیستند فتواهای به غیر ما انزل الله می‌دهند، آنجا خب امام عصبانی هم می‌شود حتی این تعبیرات را امام می‌فرمایند. ولی در جایی که مطلب درست است ولی حالا بی‌خودی کشش داده، امام علیه السلام لازم نیست که حتماً عکس العمل نشان بدهد نسبت به اینها. این است که این تعبیر مرحوم آخوند که در مورد این روایت تعبیر کرده، ترک استفصال یک مقداری شاید خلاف اصطلاح باشد. ترک استفصال در جایی هست که سؤال از قضیۀ جزئیه باشد. اگر سؤال از قضیۀ جزئیه نباشد، قضیۀ کلیه باشد ترک استفصال نمی‌گویند. سؤالی شده امام علیه السلام باید به طور کلی جواب بدهد. استفصال ندارد.

شاگرد: یک جاهایی استفصال می‌کردند همه جا یعنی حضرات سؤال‌های شخصی استفصال می‌کردند؟

استاد: نه. یعنی اگر سؤال سائل احتمال داده می‌شده که مورد خاصی مرادش باشد. آن طبیعتاً استفصال می‌کنند که مرادش چی است. ولی بحث سر این هست که سؤال کلی کرده، استفصال ندارد، کلی جواب داده، تفصیل باید امام. ترک استفصال غیر از ترک تفصیل است. یعنی امام علیه السلام، فرض کنید سؤال می‌کند که آیا ازدواج موقت ارث دارد یا ارث ندارد؟ مثلاً امام علیه السلام در پاسخ می‌گوید اگر شرط ارث کرده باشند ارث دارد، ولی اگر شرط ارث نکرده باشند ارث ندارد. یک نکته‌ای را هم اینجا ضمیمه بکنم، آن که گاهی اوقات سؤال ولو به صورت کلی است منشأ سؤال یک قضیۀ شخصیه است. صیغۀ سؤال مهم نیست جزئیه باشد یا چیز. آن می‌خواهد یک قضیۀ شخصیه مشکلش حل بشود به صیاغت کلی سؤال می‌کند. اینجا هم استفصال می‌کنند که این صورتی که داری سؤال می‌کنی چی چی بوده این قضیه؟ این ترک استفصال هست ولی اگر نه، مسئلۀ کلی دارد سؤال می‌کند. کما این که مثلاً یحیی بن اکثم یک سری سؤالاتی از امام جواد دارد. امام علیه السلام استفصال می‌کنند که کسی در حرم صیدی را شکار کرده، کفاره دارد یا کفاره ندارد. جزء سؤالات یحیی بن اکثم است. امام می‌فرماید که این صورتی که می‌گویی به این شکل است یا به این شکل نیست، تشقیق شقوق می‌کنند. می‌گوید از همۀ صور جواب بده. اینها گاهی اوقات علتی که امام علیه السلام سؤال می‌کنند به دلیل همین هست که چون احتمال دارد که سؤال از یک قضیۀ جزئیه‌ای باشد که اتفاق افتاده امام استفصال می‌کنند که کدام صورت مورد نظرت هست.

شاگرد: مجادله بوده؟

استاد: نه، اصلش مجادله است ولی امام علیه السلام نمی‌خواهند بگویند تو داری مجادله می‌کنی. کأنّ دارد از امام استفتاء می‌کند. کسی که استفتاء می‌کند از یک عالمی یک مطلبی را، این استفتاء گاهی اوقات ناشی از یک قضیۀ جزئیه‌ای است که اتفاق افتاده. امام علیه السلام می‌گویند خلاصه آن قضیه، سؤال از چه حیثی داری سؤال می‌کنی؟ از این جهت یا از این جهت؟ می‌گوید نه از همۀ صور، کأنّ تفهیم می‌کند که سؤال هم از یک قضیۀ خاص نیست، دارم مسئله را به طور کلی سؤال می‌کنم. این هست. در جاهایی که ولو احتمال بدهند که سؤال ناشی از یک قضیۀ جزئیه است استفصال معقول است و عرفی. ولی در جایی که از اوّل سؤال کلی است استفصال نمی‌کنند. کلی سؤال کرده خب تفصیل بدهد. این صورتش حکم این شکلی دارد آن صورتش. اینجا ترک تفصیل است در واقع. این است که عبارت، خیلی مهم نیست. این اشکالی که می‌خواهم به مرحوم آخوند بکنم بیشتر اشکال ملا لغتی طوری هست، خواستم اصطلاح را دقیق اینجا، صور مختلف مسئله روشن بشود، چون اینها گاهی اوقات احکامش فرق دارند از این جهت من اینها را با همدیگر چیز کردم.

یک عبارت دیگری هست که حیث دل باطلاقه.

و بعد می‌گوید: «(قوله عليه السلام بعده: و لا تنقض اليقين بالشك)»

این عبارت را آقایان مطالعه بفرمایید از جهت اعرابی چجوری عبارت کفایه را اعراب می‌زنیم امثال اینها، بعد از ظهر در کلاس راهنما من توضیح می‌دهم. بحث‌های مهم دیگری ندارد، من بحث‌های کفایه را چیز نمی‌کنم.

می‌روم در بحث مسئلۀ بعدی. مسئلۀ بعدی مسئلۀ این است که در استصحاب بقای موضوع معتبر است. بقای موضوع که در استصحاب معتبر است این بحثش را مرحوم آخوند عبارت‌هایی دارند. من این بحث را سابق مفصل بحثش را کردم، آدرسش را هم می‌دهم رفقا برای کلاس راهنما مطالعه بکنند، کلاس راهنما ما بحث‌هایی که قبلاً مطرح کردیم را طرح می‌کنیم. حالا آن مطالبی که قبلاً مطرح کردیم دیگر تکرار نمی‌کنم. اگر نکتۀ جدیدی داشته باشد در کلاس راهنما مطرح می‌کنیم. این بحثش در جلد پنجم دروس فی علم الاصول ما در صفحۀ ۳۷۸ اینجا بحثش هست. صفحۀ ۳۷۸ تا ۴۰۸، ۲، ۳ جلسه‌ای، ۳۰ صفحه‌ای این بحث ادامه پیدا کرده. این بحث‌ها را ببینید، سعی می‌کنم که ببینم آیا مطلب تازه‌ای قابل توجهی داریم. بحث بقای موضوع را خیلی نمی‌خواهم به تفصیل واردش بشوم. می‌گویم مفصلش را قبلاً بحث کردیم. نکات جدیدی که اینجا هست می‌خواهم طرح کنم. یک کم ابتدا بحث‌های سابق ما را ملاحظه بفرمایید و بعداً. اینجا بعضی نکات هست که آن نکات آقای شهیدی بعضی حرف‌هایی دارند، بعضی از مطالبی که آقایان دیگر دارند آنها را وارد می‌شویم. این است که یک بار این ۳۰ صفحه را مطالعه بفرمایید، کلاس راهنما هم براساس این ۳۰ صفحه بحث را دنبال می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان